



آیت‌الله جزو تاریخ جمهوری اسلامی است و تاریخ جمهوری اسلامی، نمی‌تواند نام اکبر هاشمی‌رفسنجانی را از صفحات خود بزداید، هر چند در طول سی و اندی سالی که از انقلاب می‌گذرد جریان‌ها و نحلّه‌های فکری – سیاسی بسیاری بر خاسته‌اند و سپس به‌زودی بر افتادۀ‌اند اما هاشمی‌خود، یک تنه، یک نحلّه بوده‌ است. قضاوتش هم به آسانی میسر نیست، چرا که در تاریخ ۳۰ساله ایران کارنامه پر فراز و نشیبی دارد. یک روز تئوری‌پردازان اصلاح‌طلب نوشتند نمی‌توان بر دستگاه فکری و اندیشگی آقای هاشمی نظر نقدانه انداخت، زیرا او اساسا به آن معنای تئوریک، دستگاه فکری روشنی ندارد و بیشتر مرد میدان بوده‌ است. شاید همین بهترین تفسیر باشد زیرا هاشمی در زیست سیاسی –اجتماعی‌اش چه قبل از انقلاب اسلامی و چه بعد از آن در میانه کارزار بوده‌ است با خواست‌های خود و پراکسیس خودش، آنچنانکه هنوز هم – گر چه در دو سال گذشته منتهم به سکوت معنادار سیاسی است – در میانه کارزار است، با این تفاوت که امروز، آماج حملات بسیار است و شاید سرخورده از جبر تاریخ باشد!این یک‌گفت‌وگوی سیاسی با وی نیست بر خلاف آنچه همگان این روزها انتظارش را می‌کشند – که آقای هاشمی حرف‌های دلخواه آنان را بزند و او بی‌توجه به این موضوع حرف‌های دلخواه خودش را می‌زند– بلکه بیشتر یک‌گفت‌وگوی تاریخی است با یک مولف تاریخ. کسی که در هوای استبدادی دهه ۴۰ شمسی کتاب امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار را نوشت و بحق می‌توان گفت کتابی است که می‌تواند مرجع قرار گیرد. فاصله اما از هاشمی مولف تا هاشمی سیاستمدار زیاد نیست و نمی‌شود خیلی به تفکیک این مرزها پرداخت. او در تمام سال‌های بعد از نوشتن امیرکبیر خواسته‌است که اصلاح‌گر و توسعه‌گرا باشد که بحث درباره توفیق یا عدم توفیق آن در این مجال اندک نمی‌گنجد. با این وصف اما یک روز سردار سازندگی بود و روزی دیگر سازندگی‌اش به سراب تشبیه شد و روز سوم رفت در زمره آنان که اشرافیت را در ساخت جمهوری اسلامی رواج داده‌اند. اما حالا چند سالی است که او سیاسی‌تر از همیشه دیده می‌شود و نیز مطالبات از وی سیاسی‌تر از هر زمان دیگر است. گفت‌وگو پیش‌رو درباره امیرکبیر است و مولفی که از او نوشته و بعد توانسته‌ است بر مسند چون امیرکبیری تکیه زند و سپس به زودی ناکام شده. گرچه هنوز هم کسی نمی‌داند آیا هاشمی در فرجام سیاست‌ورزی خویش است یا نه. در ضمن نگارنده این سطور بر خلاف خیلی‌ها که می‌گویند هاشمی سکوت کرده‌ است، وقتی در برابر او نشست در او نشانه‌هایی از سکوت ندید. هاشمی سکوت نکرده‌ است بلکه هاشمی حرف خود را می‌زند.



مسعود رفیعی‌طالقانی

● mass.rafi@gmail.com

۴ جناب آقای هاشمی ابتدا از وقتی که در اختیار ما گذاشتید، تشکر می‌کنم. برایم خیلی جالب بود که نخست‌نه به عنوان کسی که در ساختار جمهوری اسلامی همیشه حضور فعال و درجه‌بالایی داشته، بلکه به عنوان یک مولف و به خاطر نویسنده کتاب «امیرکبیر قهرمان مبارزه بااستعمار» خدمت‌حضرت‌عالی‌رسیدیم. پرسش نخست مربوط به دغدغه شما در سال ۱۳۴۶ است که کتاب امیرکبیر را نوشتید. شما براساس چه دغدغه‌ای در آن سال که اوج خفقان رژیم شاه بود دست به نگارش این اثر زدید؟ خصوصا اینکه در نهاد روحانیت هم کمتر کسی به یک مساله مهم تاریخی می‌پرداخت و با یک متدلوزی علمی اقدام به نوشتن کتاب می‌کرد. از دغدغه خودتان درباره نوشتن کتاب‌امیرکبیربفرمایید.

بسم‌الله الرحمن الرحیم، تقریبا از کودکی و دوره نوجوانی با زمینه این مسایل آشنا بودم و زندگی در روستا و به اضافه مسایلی که بعدا در قم با آن مواجه شدم، چون فضا یک مقدار باز شده بود و اینکه در حوزه هم مسایلی بود و باز از نیمه دهه چهارم یعنی از سال ۲۵ یا ۲۶ که مجله و سالنامه داشتیم در کار مطبوعاتی بیشتر با این مسایل آشنا شدم. مجموعه این عوامل که با هم تأثیرش را می‌سنجیم، فکر می‌کنم مقدمه رسیدن به مرحله‌ای شد که اقدام به نوشتن کتاب امیرکبیر کردم. شاید دوران کودکی در روستا پس از تولد در سوم شهریور ۱۳۱۲ که خیلی زود به جنگ دوم جهانی رسیدیم و مشاهده سختی‌های دوران جنگ که مردم خیلی زجر کشیدند و در ک فحطی آن زمان نیز در این خصوص موثر بود.

۴ سال ۱۳۲۰ سال اشغال ایران بود که هفت سال قبل از آن، شما هفت ساله بودید.

من کودک بودم که در سال ۱۳۱۴ جنگ شروع شد، اما مشاهداتی که در روستا می‌کردیم، روستای ما خیلی منزوی بود و اصلا ربطی‌ای با شهر نداشت. نامی خیلی شدید بود. درها می‌امدند و غارت می‌کردند. بیکاری واقعا کشنده بود. خیلی خوب یادم است که یک کارگری حاضر بود تمام وقت کار کند برای اینکه یک کیلو ارزن بگیرد. آن زمان جو و گندم که نان مردم بود، کمتر پیدا می‌شد. ارزن می‌کشتمیم زود جواب می‌داد و محصول خوبی هم بود. منتها برای نان نبود. ولی خیلی‌ای از مردم بونجه و مندلب و سبزیجاتی که معمولا برای خوراک انسان نیست را می‌خوردند. که اگر همین هم گیرشان می‌آمد، راضی بودند. اینها زمان رخاخان بود که کلی اعداهای بزرگ بزرگ می‌کردند. البته این شرایط در زمان جنگ بود اما با این اوصاف در خانه‌واده، ما مقداری آب و زمین داشتیم و می‌کشتمیم و هزینه‌های سالانه خانواده تأمین می‌شد. شرایط آنقدر سخت بود که باید گندم‌ها را جایی مخفی می‌کردیم. و الا می‌پرند. به مردم هم در حد امکان کمک می‌کردیم. آن دوره با دین آنچه می‌گذشت مثل زورگویی امنیه‌ها که با اسب به ده می‌امدند و خیلی زور می‌گفتند. این حالّی نبود که در روستا مشاهده کردم. وقتی هم که بعد از شهریور ۲۰، کم‌کم فضا قدری باز شد، ولی طول کشید تا آثار این فضا به روستاها رسید. در سال ۱۳۲۷ به قم رفتم. در قم فضای حاکم، فضای سیاسی – مذهبی بود ملی‌گراها و تودهای‌ها هم بودند. آنجا دیگر در مسایل سیاسی و وضع کشورهای زور گو و استعماری وارد شده بودیم. وقتی که کار مطبوعاتی‌ام را شروع کردم، به عمق مسایل وارد شدم. قبل از اینکه من امیرکبیر را بنویسم، سرگذشت فلسطین را ترجمه کردم. مقدمه‌ای نوشتم که اگر شما آن مقدمه را ببینید، متوجه می‌شوید که من در آن زمان چه حالتی نسبت به استبداد و استعمار داشتم. در بخشی از مقدمه این کتاب در مورد تجلّزات استعمار گران آمده‌ است.

استعمار: شاید در تمام الفاظ روی زمین، هیچ لفظی به سرنوشت شوم و نفرت‌بار کلمه «استعمار» مبتلا نشده باشد. قبل از آنکه بشر به غارت و چپاول کشورهای ضعیف و بی‌پناه به شکل سیاسی دست بزند، این لفظ در ردیف بهترین و آبرومندترین الفاظ قرار داشته‌ است.

کشورهای بزرگ توسعه‌طلب، وقتی که به فکر غارت ثروت و اعتبار کشورهای ضعیف افتادند و از طرفی مایل بودند آنان را دزد و غارتگر و باغی و طافی نامند، گرچه عمل آنها خیلی بی‌شرمانه‌تر از دزدان عادی باشند، کلمه آبرومند «استعمار» را دستنویز قرار دادند؛ لفظی که در ظاهر نوید سعادت و ترقی و تکامل می‌دهد، روح می‌دهد و امید ایجاد می‌کند. این کلمه را برگزینند تا ادعا کنند: ما برای تأمین سعادت و رفاه شما آمده‌ایم که دست شما را بگیریم و به قافله تمدن برسانیم و از همه مزایای کشورهای متمدن برخوردار سازیم؛ زندگی بهتر، لذت بیشتر، بهره‌برداری کامل‌تر از امکانات طبیعی و انسانی. این لفظ که چنین مفهومی وسع، عالی، دلفریب و آرزنده‌ای دارد، برای چنان هدف وحشیانه، خائنانه و بی‌رحمانه‌ای برگزیده شد و شاید برای اولین بار همه جنایات بشری با ظاهر بسیار فریبنده برای مدت نعلیومی جلوه گر غارت عقل و شعور: سرانجام آبروی یک لفظ و تعلیمات غلط و دروغ کلیسا برای همیشه نمی‌توانند در مقابل واقعیات مسلم و محسوس مقاومت کنند. جنایات استعماری چیزی نیست که برای همیشه پشت پرده بماند. اینها می‌خواهند در برابر چشم مردم از همه چیز آنها بهره بگیرند، خوششان را در شیشه کنند، مال و جان و ناموس و شرافت و حقوق سیاسی – اجتماعی – اقتصادی و در مورد مردم استعمارزده باید مفهوم و مصداق نداشته باشد از این رو باید قبل از هر چیزی، عقل و ادراک مردم را دزدید و فهم و شعور ملت‌ها را چپاول کرد و آنها را در جهل و بی‌خبری نگه داشت تا مثل حیوان باز بکشد و استعمار شوند و نهمند. باید چنان آنان را بست تا مثل الاغ کارگاه روغن‌گیری از آنچه بر آنان می‌رود، بی‌اطلاع باشند.

این بدترین، بی‌رحمانه‌ترین و جنایت‌بارترین ضربه استعمار است که بر پیکر ملت‌های استعمارزده، چه مستعمرات و چه ممالک ظاهر مستقل، ولی تحت نفوذ و سلطه استعمار، به دست استعمارگران وارد می‌آید.

این مردم فلک‌زده باید از فرهنگ و علم و ادب، به معنای واقعی به کلی محروم باشند و درهای فضیلت به روی آنها بسته شود. راستی آمار بی‌سودان مستعمرات در نیمه دور بیستم، هزاره بر اندام هر انسان شرافتمندی می‌اندازد. پاتریس لومومبا، ضمن نطقی که در جشن استقلال کنگو در حضور پادشاه استعمارگر بلژیک ایراد کرد، گفت: «در سراسر مملکت ما تعداد تحصیلکرده‌ها از ۲۰نفر تجاوز نمی‌کند و برای هر ۵۰هزار نفر، یک دکتر نداریم».

هنوز که هنوز است در سراسر کنگوی ۱۴میلیون نفری یک طبیب با یک مهندس سیاهپوست، که از مردم اصلی کنگو باشند، وجود ندارد.

دست استعمار تاکنون نگذاشته‌ الفبای زبان اصلی کنگو [انتاله] ترسیم شود و به‌طور کلی آن را نسخ کرده‌ است و حتی یک کتاب یا یک روزنامه به زبان اصلی کنگویی در سراسر خاک کنگو که بیش از ۲۷۰/۰۰۰ کیلومترمربع ایک برابر و نیم ایران] است، وجود ندارد.

در آنگولا، مستعمره پرتغال، ۴۵۰/۰۰۰ جمعیت فقط ۷۵۰ نفر، آن هم با برناله قرون وسطایی به تحصیل می‌پردازند و در مدت ۲۵۰ سال استعمار، فقط چهار نفر آنگولایی توانستند خود را به دانشگاه برسانند و تازه اینها پس از فراغت از تحصیل، از مراجعت به وطن و خدمت به هموطنان خود محروم شده‌اند.

قبل از آنکه الجزایر به جنگال فرانسه بیفتد، به اعتراف ژنرال فاتح آن کشور، تقریبا تمام مردم الجزایر سواد خواندن و نوشتن نداشتند،

ولی در اثر فجایع استعمار و مبارزه با شعور مردم، در سال ۱۸۸۷ میلادی، طبق آمار رسمی دولتی از ۵۰۰هزار بچه الجزایری که در سن تحصیلی قرار داشتند، فقط ۹۶۲ نفر مشغول تحصیل، آن هم در مدارس مخصوص فرانسویان بوده‌اند.

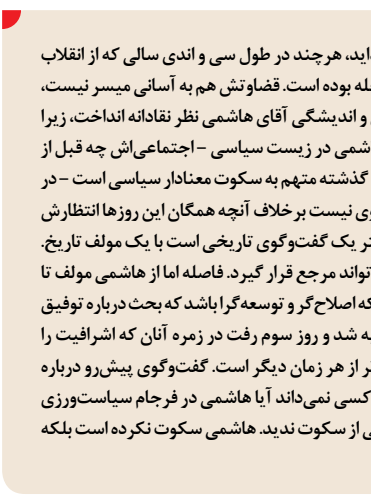
در این زمان که ممالک آزاد جهان می‌کوشند تا مرگ آخرین بی‌سواد مملکت‌شان را جشن بگیرند، در سرزمین‌های اسیر دست گرگان استعمار، چه رسمی و چه غیررسمی، آمار بی‌سوادها بر محور ۹۵-۸۵درصد دور می‌زند.

قسمتی دیگر از جنایات استعمار: اگر استعمار گران متمدن! مثل بخت‌النصر، چنگیزخان و… حمله می‌کردند، می‌زدند، می‌ستند، می‌کشند و غارت می‌کردند، برای ارضای حس توسعه‌طلبی مرزها را می‌شکستند و همه‌جا را از زیر پرچم خود درمی‌آوردند، از این غارت و چپاول سیستماتیک و دیپلماتیک به مراتب بهتر بود، زیرا تا حدی مردم غارت‌زده از مزایای رعیت بودن دولت فاتح بهره‌مند می‌شدند. این غارتگران جدید، قسمت اعظم جهان را در طول چند قرن، زیر سلطه خود گرفته‌اند و بدون اینکه مردم غارت‌زده از مزایای تابعیت دولت‌های استعمارگر استفاده کنند، همه داروندارشان به یغمارفته‌ است.

انگلستان، ربالنوع استعمار، ده‌ها و گاهی صدها سال از سرزمین‌های برمودا، ایرلند شمالی و جنوبی، هندوراس انگلیس، جزایر بالهاملس، جزیره گرین‌لند، جبل‌الطارق گرفته تا شیخ‌نشین‌های خلیج‌فارس، حجاز، یمن و ده‌ها سرزمین دیگر را میلندل ترک‌تازی یا به تعبیر بهتر اروپایی تلازی خود دارد. ده برده و می‌برد. سال‌های متمادی تمام وسایل حمل و نقل زمینی، دریایی و هوایی انگلستان از این کشورها تأمین می‌شود. از نفت، الماس، طلا نقره، پلاتین و سرب گرفته تا بنبنه، برنج، نیشکر و… را به طرف اروپا یا به اصطلاح متمدن! حمل می‌کردند و می‌کنند و در

هاشمی‌رفسنجانی روند اصلاحات را در گفت‌وگو با «شرق» باز خوانی کرد

چهار «حسرت» آیت‌الله



مقابل، به کشورهای مستعمره رسمی نمی‌اندند و به کشورهای ظاهر مستقل، از قبیل ایران، عراق، ترکیه، پاکستان، حجاز، یمن و… داروهای کهنه بی‌خاصیت یا مضر، اسلحه‌های از رده خارج شده، ناپلون، سیگار، مواد مخدر، شراب، کنسرو و اجناس کهنه و مستعمل که هر روز احتیاج به ابزار و اسباب یدکی گران‌قیمت داشته باشد، تحول می‌دهند. فرانسه استعمارگر و افسونگر هم سال‌ها و گاهی قرن‌ها سرزمین‌های پهناور الجزایر، ماداگاسکار، آفریقای غربی، مالایا، آفریقای اکواتری، گابن، سومالی فرانسه، جزایر کمپور، روئین، گادولف مار تینیک، جزایر سنت‌پروکلن، گینه فرانسه، پوینزی، جزیره پنس، مجمع الجزایر والیس، جزایر سوتوالی، جزایر هاولو، فوتونا، متصرفات قطب جنوب، کلمبو، کامرون، ویتنام، موناکو، سار، هایتی، توگو، تونس، حبشه، لیبی، مراکش و ده‌ها کشور دیگر را غارت و چپاول کرده و مثل همکار استعماری خود انگلیس، هستی‌شان را به تاراج برده و می‌برد.

پرتغال حیل‌باز و استعمار گر هم در مناطق جزایر دماغه رود، گینه پرتغال، جزایر سان توم، جزایر پرنسپس، آنگولا، موزامبیک، گوا، دامایو، دیو، ماکائو، تیمور پرتغال و… دست‌کمی از همکاران خود در یغما و تاراج و ظلم و ستم و جنایت ندارد. جنایات بلژیک در کنگو و مستعمرات دیگر، کمتر از برادران استعمارگر او نیست. آمریکا که خود قرن‌ها زیر سلطه استعمار بریتانیا دست و پا می‌زد و پس از مبارزات فراوان استقلال طلبی، زنجیر اسارت را پاره کرد، وقتی به میدان رسید که حرفیان، اغلب نقاط قابل استعمار را تصرف کرده بودند و جای خالی کم پیدا می‌شد. هر جارت با ماموران وزارت مستعمرات انگلستان و سایر پهل‌ها غربی‌ها مواجه شد. این کشور هم بیکار ننشست و به فکر تجدید اسارت ملت‌های افتاد که با عمری مبارزه و به قیمت دادن خون عزیزان خود، تازه از زیر زنجیرهای گران استعمار بیرون آمده بودند و برای سروسامان دادن به مملکت‌های ورشکسته و غارت‌زده خود در تکاپو بودند. با انعقاد پیمان‌های نظامی، عمرانی و سرمایه‌گذاری و با اعزام کارشناس و مستشار و… در این کشورها جای پای باز کرد و برای مبارزه با کمونیست‌ها و اخلا گران که اغلب خود مولود بدفقرتاری‌ها و جنایات همین عمال استعمار غربی و نتیجه نارضایتی‌های ملت‌ها از دخالت‌های لیلجای امپریالیسم است، در این سرزمین‌ها پایگاه نظامی برای خود درست کرد و از تنش‌های آنها را که باید تنها منابع دفاع ملت باشند، در راه مصالح استعماری خود قبضه و استخدام کرد و رفترفته با قبضه اقتصاد و سیاست، از نو ملت‌ها را به زنجیر کشید. استعمار سرخ هم، در این میان از نارضایتی عمومی معلول استعمار پلید غرب بهره‌برداری کرد و با ماسک فریبنده حمایت از مظلوم و گرفتن حق کارگر و شکستن سد قدرت قلدرها به جان مردم افتاد و روی هم رفته روزگار ملت‌های ضعیف را تباه و سیاه کردند. این را هم تذکر دهم که منظور از استعمار، تنها همان شکل شناخته شده و به اصطلاح رسمی و قانونی آن نیست، بلکه نظرم به هر نوع اعمال نفوذ و بهره‌برداری و استعمار بیگانگان از کشورهای دیگر، خواه مستعمره رسمی و خواه تحت‌الحمایه و خواه ظاهرا مستقل است. مقدمه خیلی سنگینی است. قبل از آن مطالعات زیادی انجام دادم. شرایط اکثر کشورهای استعمارزده را مطالعه کردم و دیدم که چه چیزی از آنها می‌گرفتند و چه می‌دادند و چگونه رفتار می‌کردند و همه را در آن مقدمه آوردیم. وقتی به دلیل مشرعی مبارزه، کار مکتب تشیع هم مشکل شد، کتاب فلسطین را منتشر کردیم. در تحلیل‌های آن زمان نقش مخرب دو عامل استبداد و استعمار برای من کملا روشن بود که مثل دو لبه یکجی حقوق ملت‌ها را محاصره می‌کردند و فکر می‌کردم این دو عامل از مهم‌ترین عوامل مشکلات مردم، فقر، فلاکت، عقب‌افتادگی، تبعیض‌ها و زورگویی‌ها هستند حتی اعمال مستبدان را هم. پای استعمار می‌گذاشتیم، چون استعمارگرها می‌آمدند با اینها می‌ساختند و آنها را تقویت و به کمک اینها غارت می‌کردند. این دو مساله ذهن مرا مشغول کرده بود. قبلا اشاره کردم که عقب‌افتادگی کشور را از کودکی حس کرده بودم و در منطقه خودمان (نوق رفسنجان) لمس کرده بودم که چندر وضع مردم بد است. روستای ما تنها روستایی بود که بین ۶۰- ۷۰ روستای جلگه نوق دارای آب شیرین بود، آبی که مصرف می‌کردیم از مسیر چهار روستا عبور می‌کرد و همه امراض مسری در آن پیدا می‌شد. چون مردم در مسیر آب، هم لباس می‌شستند و هم آنجا آب‌تنی می‌کردند و آبی اینی بود که مصرف می‌کردیم، اکثر مردم در اثر همان میکروب‌ها در مقابل انواع بیماری‌ها واکنسینه شده بودند و عداای هم می‌کردند. اوضاع این گونه بود. جاده نبود. حالت عقب‌افتادگی در کشور ملموس بود. با تحلیل‌هایم به اینجا رسیده بودم که استعمار و استبداد عامل اینها هستند و استعمار را در مقدمه کتاب «سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار» بسیار برجسته دیدم. در تاریخ قرن اخیر، شاید سخت‌ترین صحنه‌ها در شما در دوران تگوان اسرائیل بتوانید پیدا کنید. وقتی کتاب را ترجمه می‌کردم، بسیار تحت تأثیر قرار می‌گرفتم. بارها کتاب را زمین می‌گذاشتم و گریه می‌کردم و خودم را خالی می‌کردم و بعد دوباره شروع می‌کردم. حالت بدی را آنجا پیدا کرده بودم. استبداد را مخصوصا در دوران مبارزه با همه وجودمان تا ۵ سال لمس کرده بودیم. فکر می‌کردم، اگر بتوانیم با این دو مورد باید مبارزه کنیم.

۴ چیزی که برای من جالب است این است که شما کتاب را تقدیم کرده‌اید به همه مسلمانانی که از انحطاط کشورهای اسلامی رنج می‌برند. غیر از این مواردی که گفتید و کامل برشمردید به علاوه عقب‌ماندگی‌ای که در کشور ایران حاکم بود، آیا عامل دیگری در تعریف انحطاط کشورهای اسلامی در ذهن شما وجود داشت که

همین الان هم دارد. انحطاط کشورهای اسلامی از منظر شما یعنی چه؟
بله، وقتی که از استعمار صحبت می‌کنم، آن موقع شامل کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین و کشورهای اسلامی و تقریبا همه کشورهای منطقه ما می‌شد و عقب‌افتادگی آنها را خوب لمس می‌کردم. گفتم که کار مطبوعاتی بود. قضیه فلسطین یک نمونه خیلی روشن برای من بود. براسم قطعی بود که عامل همه اینها استبداد و استعمار است. اگر استبداد نبود مردم به فلاکت خودشان پی می‌بردند و قیام می‌کردند. استبداد مسردم را مهار می‌کرد. در فضای امنی که برای استعمارگران ایجاد می‌کرد. آنها هم هرچه می‌خواستند می‌دادند و هرچه می‌خواستند، می‌پرند.

۴ شما به عنوان یک روحانی در سال ۱۳۴۶ این کتاب را منتشر کردید که قاطبه روحانیت در حوزه‌های علمیه، مشغول درس‌های حوزوی بودند. ولی ظاهرا از آن صف جدا شدید. دلیل این چه بود که شما غیر از کارهای عادی حوزه، کارهای بیشتری کردید. اینکه حوزه مطالعاتی شما عوض شده دلیلش چیست؟

در سالی که مکتب تشیع را راه انداختم، یک سالی از انتشار مکتب اسلام می‌گذشت. البته آن را آقای شریعتمداری و دوستانشان راه انداخته بودند که به خاطر موضوعی که داشتند، خیلی مورد قبول ما نبود اما در آن موقع، در قم طلاب کمتر روزنامه می‌خواندند. حوزه، راه خودش را می‌رفت و سیاسی هم نبود، آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) برای اینکه حوزه ضربه نخورد و مثل زمان‌های گذشته منهدم نشود، ملاحظه می‌کردند. حوزه سیاسی نبود؛ مگر افراد خاصی، من از آن فضا فاصله گرفتم و به اتفاق آقایان باهر و صالحی کرمانی و مهدوی که اخیرا مرحوم شدند، این کار را انجام دادیم و راه جدیدی در حوزه باز کردیم. اگر مجموعه مکتب تشیع را ببینید، سطح مقالات خیلی بالا و عالی بود و شخصیت‌های بزرگی هم برای ما مقاله می‌نوشتند. هم دانشگاهی و هم روحانی. فضای ذهنی ما با آنچه که در حوزه مرسوم بود یک مقدار فاصله گرفته بود و وارد مبارزه هم که شدید، به دلیل مبارزه، دستگیر و شکنجه شدید و هم به زور ما را به سربازخانه بردند و سربازی غیرقانونی رفتیم و بعد سرباز فراری شدیم. فضای آن زمان این گونه بود. در این فضا بعد از ترجمه کتاب کارنامه سیاه استعمار، بتوعی غیررسمی در عرصه حضور داشتیم. چون وقتی سرباز فراری شدم، خیلی نمی‌توانستم علنی منبر بروم. از این‌رو سراغ تحقیق و نوشتن رفتم. بعد از اینکه مقداری وضع ما مادی شد، دوباره یک گروه مخفی داشتیم که لو رفت و ما همراه عداای از مدرسین قم که بتوعی همه مبارز بودیم، دوباره متواری شدیم. من و آیت‌الله خاکنی از قم به تهران آمدم. در تهران زندگی نیمه‌مخفی‌ای داشتیم. در این شرایط تحقیق و نوشتن برای ما مهم بود. در تحقیقات به کتاب میراث‌خوار استعمار نوشته مهدی پهل‌ها برخورد کردم. یک مقاله درباره امیرکبیر داشت. من از قبل، تا حدودی امیرکبیر را می‌شناختم. مقاله خیلی خوبی بود و تفکرم را تحت تأثیر قرار داد. بعد از آن در این مورد دنبال تحقیق رفتم. برای تحقیق به کتابخانه مجلس در بهارستان می‌رفتم. آن موقع خیلی خلوت بود و گاهی محققان به آنجا می‌رفتند. اسناد خوبی وجود داشت و هرچه با پرسش‌م در آنجا پیدا می‌شد، تحقیق کردم و امیرکبیر را خوب شناختم. اینکه می‌گویید که چطور این انتخاب را کردم، متلش این بود که وقتی روی تاریخ زندگی امیرکبیر تحقیق کردم، فهمیدم که وی کارهای اساسی‌ای که امروز ما به عنوان یک ملت باید در مجتهد هم می‌خواست اسلام را پیاده کند، همان اقدامات را می‌کرد. فرض کنید گاهی در مورد فرایض دینی مانند نماز، روزه و دعا و این موارد صحبت می‌کنیم که امیرکبیر اینها را هم داشت. ولی کار اساسی او این بود که سراغ مسایل اساسی رفت که در یک کشور اسلامی باید انجام شود. تعلیم علوم جدید تا دستورات اولیه قرآن است. پیغمبر (ص) وقتی در یک شبه‌جزیره می‌سواد کامل بر گزیده شد تا مردم را عالم کند، قطع سلطه کفار و بیگانگان از وظایف عمده اسلامی است، آباد کردن زمین و محیط از وظایف اصلی حکومت اسلامی است، مبارزه با عوامل استبداد، زورگویی و ظلم از وظایف اصلی است. اقدامات سازنده امیرکبیر، این جمله شئون حکومت اسلامی است. ما هم اسلام را می‌شناختم. آن موقع که این کتاب را می‌نوشتم، این گونه به نظر می‌آمد که اگر یک فرد مجتهد بعد از مشروطه که آن گونه ضربه خوردند، یک مقدار ذهنیت‌شان از فضای سیاسی و حکومتی و این گونه انسان‌هایی که تزویج توسعه و ترقی می‌کنند، دور شد. فضای حوزه با امیرکبیر آشنا نبود. احساس کردم وظیفه‌ای که به عنوان یک طلبه آشنا به این مسایل دارم و ضروری برای حوزه می‌دیدم این است که کار را انجام دهم. کارها هم نوشتیم و این سوال جزو سوالاتی بود که از من می‌شد و من هم توضیح دادم.

۴ این کتاب هیچ وقت به دست امام خمینی هم رسید؟

نمی‌دانم چون امام (ره) آن موقع تبعید بوده‌ ام. بعد از قضیه کاپیتولاسیون تبعید شدند اما کتاب فلسطین را وقتی منتشر کردم، امام دیدند، خیلی روی آن تکیه کردند. در جلسه علما که هفتگی بود، مطرح کردند و با اصرار و تأکیدات امام، مساله فلسطین در مبارزات آمد.

۴ یعنی از آن استقبال شد؟

خیلی استقبال شد و چون طبق محفوظ نشده بود تا امروز ده‌ها چاپ خورد. هر کس خواسته چاپ و منتشر کرده‌ است. کتاب در جلسات مطرح می‌شد. جلسات آن موقع در گروه‌های ۱۰ نفری، مخفی و غیررسمی به عنوان مراسم روضه‌خوانی و مجالس قرآن، بین گروه‌های سیاسی انجام می‌شد که این کتاب متن درسی آنها شده بود. همچنین استعمار بود. از این‌رو لازم نبود که چنین کتابی بنویسیم که عکس‌العمل داشته باشد ولی کتاب جای خودش را زود باز کرد.

۴ ادامه در صفحه ۱۱